

The influence of the theory of evolution on liberal theology based on Henry Drummond's opinions"

Yaser Abuzadeh gatabi ¹ | Seyyed Ali Hassani amoli ²

1. Corresponding Author, Ph.D. student, Department of Religions, Imam Khomeini Institute of Education and Research, Qom, Iran.

E-mail: y.a.g@chmail.ir

2. Associate Professor, of Imam Khomeini Educational and Research Institute. Qom. Iran. E-mail: seyedali5@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 4 December 2023

Received in revised form:

23 December 2023

Accepted: 10 January 2024

Published online:

4 February 2024

Keywords:

Liberal,

Evolution,

Drummond,

Theology,

Science and Religion

The presentation of the theory of evolution in the Western world was widely welcomed by Protestant liberals. Henry Drummond, as one of the most important thinkers of this school, while accepting this theory, tried to explain it theologically in the key topics of Christian theology. By stating the close relationship between science and religion, he tried to describe the existence of evolution in the creation system of science as God's art in the material world. Even though in physical terms, man came into being from a material body that was formed through the process of evolution, as a being that is made up of two dimensions, material and spiritual, with the sudden intervention of God, he benefited from the blessing of the divine spirit and The blessing of spiritual life has been provided to him along with material life. This research is based on a descriptive-analytical approach and on the basis of library documents, with reference to Henry Drummond's comments in the works attributed to him, the effects of the theory of evolution on Christian theology - in the subjects of God, man, sin, Christ, life of faith, and examine and analyze the issue of the kingdom. The main results of this research include things like; He pointed out the purposefulness of evolution in order to show divine love, following Jesus Christ in worldly life and the similarity of spiritual life to material life

Cite this article: Abuzadeh gatabi, Y., & Hassani amoli, SA. (2023). The influence of the theory of evolution on liberal theology based on Henry Drummond's opinions. *Studies in Comparative Religion and Mysticism*, 7 (2), 159-183.
DOI: 10.22111/jrm.2024.47303.1151



© The Author(s).

DOI: 10.22111/jrm.2024.47303.1151

Publisher: University of Sistan and Baluchestan

تأثیر نظریه تکامل بر الهیات لیبرال براساس آراء هنری دروموند

یاسر ابوزاده گتایی^۱ | سید علی حسنی آملی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانش آموخته دکتری، گروه ادیان و عرفان، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. رایانامه: y.a.g@chmail.ir
۲. دانشیار، گروه ادیان و عرفان، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. رایانامه: seyedali5@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	ارائه نظریه تکامل در جهان غرب با استقبال گسترده‌ای از سوی لیبرال‌های پروتستان همراه گردید. هنری دروموند به عنوان یکی از مهمترین متفکران این مکتب ضمن پذیرش این نظریه، درصدد تبیین الهیاتی آن در مباحث کلیدی الهیات مسیحیت برآمد. او با بیان وجود ارتباط وثیق میان علم و دین، تلاش نمود تا وجود تکامل در نظام خلقت علم را به عنوان هنر خدا در جهان ماده توصیف کند. انسان نیز گرچه به لحاظ جسمانی، از کالبدی مادی که از طریق پروسه تکامل شکل گرفته، به وجود آمده، به عنوان موجودی که از دو بعد مادی و معنوی تشکیل شده است، با مداخله به یکباره خدا، از نعمت روح خدایی بهره مند شده و نعمت زندگی معنوی در کنار زندگی مادی به او عنایت شده است. این تحقیق بر مبنای رویکردی توصیفی - تحلیلی و بر پایه مستندات کتابخانه ای درصدد است تا با استناد به نظرات هنری دروموند در آثاری که به وی منتسب است، تأثیرات نظریه تکامل بر الهیات مسیحی - در موضوعات خدا، انسان، گناه، مسیح، زندگی ایمانی، و مسئله ملکوت- مورد بررسی قرار داده، تحلیل کند. از عمده نتایج این تحقیق می توان به مواردی همچون؛ هدفمندی تکامل در راستای نشان دادن محبت الهی، تبعیت از حضرت مسیح در زندگی دنیایی و شباهت زندگی معنوی به زندگی مادی اشاره نمود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۱۳	
تاریخ ویرایش: ۱۴۰۲/۱۰/۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵	
واژه‌های کلیدی:	
لیبرال،	
تکامل،	
دروموند،	
الهیات،	
علم و دین	

استناد: ابوزاده گتایی، یاسر؛ و حسنی آملی، سیدعلی (۱۴۰۲). تأثیر نظریه تکامل بر الهیات لیبرال براساس آراء هنری دروموند. *مطالعات ادیان و عرفان*

DOI: 10.22111/jrm.2024.47303.1151

تطبیقی، ۷ (۲)، ۱۸۳-۱۵۹.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

پس از نهضت اصلاحات دینی و جنبش روشنگری، و تداوم پیشرفت‌های بزرگ علمی که از قرن ۱۸م آغاز شده بود، دانشمندان غربی به مباحث مختلف علوم طبیعی و اجتماعی روی آورده تا جایی که تا قرن نوزدهم شاهد رشد روزافزون رشته‌های مختلف علمی همچون؛ باستان‌شناسی، زمین‌شناسی و زیست‌شناسی باشد. یکی از مهمترین حوزه‌هایی که پیشرفت علمی در آن به حدی بود که منجر به انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و گسترده‌ترین تأثیر را بر اندیشه انسان غربی نهاد، حوزه زیست‌شناسی بود. انتشار کتاب «منشأ انواع» داروین در ۱۸۵۹م آغاز رسمی شکل‌گیری دیدگاهی جدید در حوزه زیست‌شناسی محسوب می‌شد. داروین در این اثر با استناد به پاره‌ای از شواهد تجربی، اندیشه شکل‌گیری تکاملی موجودات مختلف اعم از گیاهان، جانوران و در ادامه نسل بشر را مطرح نمود. اندیشه‌ای که بر محور اصل انتخاب طبیعی و بر پایه مفاهیمی همچون؛ تغییرات اتفاقی (Random Variation)، تنازع بقا (Struggle for Existence) و بقای انطباق (Survival of the Fittest) شکل گرفت (داروین، ۱۳۸۰، ص. ۹۴؛ بهزاد، ۱۳۵۳، ص. ۶۶). این اندیشه که با استقبال مجامع علمی مواجه، با واکنش‌های مختلفی از سوی مجامع دینی مواجه شد. با توجه به اینکه موطن اصلی این اندیشه اروپای غربی و مرکزی بوده است، تأثیری جدی بر دنیای ادیان و بویژه مسائل مختلف الهیاتی دنیای مسیحیت به همراه داشته و جریانات مختلف مسیحی نیز واکنش‌های خاصی در قبال جریان تکامل‌گرایی ارائه داده‌اند (باربور، ۱۳۹۲، ص. ۱۴۳-۱۴۴). زیرا پذیرش تکامل، بویژه در قالب مباحث مفصلی که در موضوع نحوه شکل‌گیری موجودات زنده‌ای همچون انسان مطرح می‌شود، شالوده اعتقادات سنتی مسیحیت در رابطه با نحوه خلقت موجودات زنده، گناه ذاتی، فدا، میل به نجات و ... که در کتاب مقدس بیان شده است، را با چالش جدی مواجه می‌سازد. از همین‌رو انتشار این نظریه با واکنش‌هایی از سوی جوامع دینی مسیحی همراه شد. برخی از مسیحیان همچون؛ محافظه‌کاران، انجیلی‌ها و بنیادگرایان، نظریه داروین را به عنوان تهدیدی برای کل نوشته‌های کتاب مقدس، بالاخص بحث خلقت برشمرده و در مقابل آن موضع‌گیری نمودند. برخی دیگر نیز در مقابل آن کرنش نشان داده و به تمامه آنرا پذیرفتند. دسته دیگری نیز همچون لیبرال‌ها با تفسیر به رأیی خاص، شکلی از تکامل را پذیرفتند (باربور، ۱۳۶۲، ص. ۱۳۰؛ رک؛ باربور، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۴-۱۷۰).

با توجه به اینکه عمدتاً نظریه تکامل از سوی لیبرال‌ها مورد پذیرش واقع شده است (رک: هوردن، ۱۳۶۸، ص. ۶۸)، این نوشتار درصدد است تا به بررسی چگونگی تأثیر نظریه تکامل بر الهیات مسیحی - در موضوعات: خدا، گناه، مسیح، زندگی و ملکوت الهی - آنهم بر مبنای نظرات یکی از متفکران مکتب لیبرال، به نام هنری دروموند، بپردازد. از آنجایی که این فرد از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار لیبرالیسم محسوب شده و شخصیت‌های مهمی از الهیدانان لیبرال همچون، لایمن ابوت و جان فیسک، آثار و آرای او را در این زمینه ارزشمند تلقی نموده و در مکتوبات خود از آن‌ها بهره برده‌اند (رک: ابوت: ۲۰۰۹، ص. vii)، بررسی آرای الهیاتی او در مواجهه با تکامل‌گرایی درخور توجه خواهد بود.

بر این مبنای این نوشتار درصدد است تا بر پایه اسناد کتابخانه‌ای، ضمن معرفی دروموند، در طی چند گام پس از تبیین ارتباط میان علم و دین، با برشمردن ارزش و جایگاه طبیعت، هدف از نظریه تکامل و تأثیر آن بر الهیات مسیحی را از نظر هنری دروموند، مورد کاوش قرار دهد.

هنری دروموند (Henry Drummond) متفکری لیبرال

گرچه تعریف اصطلاحی از مکتب لیبرال به دلیل اتخاذ مواضع مختلف و گاه مخالف از سوی متفکران این مکتب دشوار است (حسینی، ۱۳۹۷، ص. ۱۱۷)، لیکن با این وجود رانهف در تعریفی معقول، لیبرالیسم را مجموعه‌ای از جنبش‌ها و ایده‌های مختلف فلسفی، الهیاتی و کتاب مقدسی می‌داند که در قرن هجدهم میلادی و در خلال آنچه عصر روشنگری نامیده می‌شود، ظهور یافت (رانهف، ۲۰۱۳، ص. ۱۱۶۱). یکی از نمایندگان اصلی لیبرالیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، الیهیدان اسکاتلندی، هنری دروموند (۱۸۵۱-۱۸۹۷م) است. گرچه او در دنیای علم فردی معمولی تصور می‌شد، لیکن نظراتی که او درباره ارتباط میان دنیای طبیعی و امور معنوی ارائه نمود، علاوه بر آن که منجر به شهرتش شد، عاملی گردید تا ارتباط میان علم و دین از زاویه جدیدی مورد توجه دانشمندان و الهیدانان قرار گیرد (مورای، ۲۰۰۷، ص. ۲۱).

او در سال ۱۸۷۷م به عنوان مدرس علوم طبیعی در کالج کلیسای آزاد، با ارائه سخنرانی‌های متعددی توانست ذهنیت دانشجویان را، در موضوع فعالیت‌ها و نتایج علم که متوقف است بر استقلال در عقیده، بدون پیش داوری و استفاده از سنت، دگرگون نماید (ببینگتون: ۱۹۸۸). او در سخنرانی‌هایش در سال ۱۸۹۴م در بوستون، اظهار نمود که ماهیت نظریات علمی، همچون نظریه تکامل، از

سوی دانشمندان معاصرش به درستی فهم نشده است. از اینرو گرچه او طرفدار نظریه تکامل بود (لایتمن: ۲۰۱۰)، لیکن معتقد بود در ارائه این نظریه دقت نظر لحاظ نشده است. از نگاه او باید به دنبال بازسازی تفکر مدرن بر این مبنا که تکامل روش خداوند در خلقت جهان بوده است، گام برداشت. از اینرو اعتقاد داشت که بهترین راه برای نشان دادن معناداری تکامل اینست که آنرا در قالب مسیحیت فهم نمود (دروموند، ۱۸۹۴، ص. vi، ۳۳۳).

گرچه خطابه‌های او مخالفانی داشت و منجر به ابراز واکنش‌هایی علیه او شد، و حتی برخی نیز نظریات او را تمسخر نمودند، لیکن با این وجود، حامیانش تلاش‌های او را برای ارزیابی دوباره ارتباط میان تکامل و اخلاقیات با تأکید بر رویکرد مسیحی، می‌ستودند (نواک، ۲۰۱۳، ص. ۸۳). برای مثال؛ جیمز مور، پس از مطالعه استدلال‌ات و آثار دروموند، درباره ارتباط میان امور معنوی و طبیعی، معتقد است که آثار دروموند تلاشی است برای حفظ آموزه‌های سنتی مسیحیت در دنیایی که علم مدرن به دنبال تغییر تئوری‌های متافیزیکی است (مور: ۱۹۸۵؛ رک: اسکات: ۲۰۰۴).

گام اول: ارتباط میان علم و دین

تبیین صحیح رابطه میان الهیات و نظریه تکامل، ارتباط تنگاتنگی به تبیین رابطه علم و دین دارد. زیرا موطن اصلی علم مدرن، دنیای مسیحیت است و به تعبیر دقیق‌تر علم مدرن، در دنیای مسیحیت غربی متولد و شکوفا شد (Harrison, 2010: 39-58). لذا از همان ابتدا توجه به نحوه ارتباط میان ایندو یکی از دغدغه‌های اصلی الهیدانان مسیحی و به نحوی عامل اختلاف میان آنان بوده است. زیرا برخی از آنان به تبع فلاسفه سکولار «علم» را به صرفاً معنای علوم طبیعی دانسته (Roelli, 2021: 24)، برخی نیز معنای گسترده‌تری برای علم در نظر گرفته و دایره آن را به مباحث الهیاتی می‌گسترانند. بر این اساس الهیدانان مسیحی رویکردهای مختلفی درباره ارتباط میان علم و دین دارند؛ برخی به مکمل بودن، برخی ادغام، برخی تعارض و دسته‌ای نیز از استقلال کامل علم و دین سخن می‌گویند (Santalia, 2015; 76-93). در این میان دروموند با رد تعارض و استقلال کامل علم و دین بر این باور است که هیچ حقیقت خاصی در علم سبب بدنامی حقیقتی در دین نشده است (دروموند، ۱۸۹۳، ص. ۳۰). از اینرو اشتباه است که دین و علم را دارای دو

رویکرد متناقض بدانیم بلکه میان ایندو ارتباطی جوهری وجود دارد (ناس، ۱۳۸۱، ص. ۶۹۹).^۱
از طرفی بر مبنای نظر دروموند، او به دنبال ترویج علم‌گرایی افراطی نیست.

من هرگز رویکردی که آرزو داشته باشد ایمان به دانش را ترفیع و ترقی دهد، ترویج نکرده‌ام. از نگاه من مسیر علم ... به عنوان نقطه شروعی برای ارتقای دانش من به سوی ایمان است. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۸)

لذا او معتقد است که آشکارسازی‌های پی در پی که در قلمرو طبیعت صورت می‌گیرد، بی ارتباط به دین نیست، بلکه تمام این موارد در راستای فهم یکی از کلیدی‌ترین نکات در حوزه دین - و آن‌هم درک والاترین حقائق مسیحیت و دستیابی به زندگی والاتر- است و در تشدید و روشن‌تر شدن ایمان مؤثر است. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۳۲، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۷۲).

از طرف دیگر او معتقد است که دین (مسیحیت) همیشه از سوی آن‌هایی که فهم نادرستی از آن داشته‌اند ضربه دیده است نه آن‌هایی که با آن مخالف بوده‌اند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۶۷). هیچ کسی محتوای مسیحیت را نمی‌داند. به زعم او کشفیات علم جدید در حال پرده برداری از مسیحیت است، از اینرو مسیحیان نباید در مقابل آن حالت ایستا داشته و بیکار بایستند، بلکه باید برای کشف رازهای مسیحیت از تمامی ابزارهای ممکن بویژه ابزارهایی که علم جدید در اختیارشان قرار می‌دهد استفاده کنند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۲).

به باور دروموند علم بدون راز غیر قابل شناخت است، دین نیز بدون راز امری پوچ و بی‌معناست. از اینرو با ایمان منطبق بر علم می‌توان، به دنیای امور معنوی و دینی ورود پیدا نمود و از برترین رازهای دینی - خداگونه زندگی نمودن و همانند مسیح شدن - پرده برداشت (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۸، ۹۱، ۸۸؛ ناس، ۱۸۹۱، ص. ۶۲). به زعم او، نباید پنداشت که دین به صورت اتفاقی یا با رمز و راز به ما می‌رسد، بلکه دین از طریق قوانین - طبیعی یا ماوراء طبیعی - به ما می‌رسد، زیرا همه قوانین، در زمره قوانین الهی قرار دارند (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۴۶). در نتیجه علم و دین می‌توانند در کنار یکدیگر به کشف حقائق کمک کنند و تناقضی میانشان نیست.

^۱. همانگونه که در بخش‌های متعدد این نوشتار اشاره خواهد شد، مراد دروموند از تعبیر دین، صرفاً مسیحیت است و نه سایر ادیان.

"اگر تطهیر دین از سوی علم باشد، تطهیر علم، در معنایی عمیق، از سوی دین خواهد آمد" (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۲).

گام دوم؛ ارزش و جایگاه طبیعت از نظر دروموند

از جمله جریاناتی که در جوامع علمی آکادمیک و دانشگاهی مورد پذیرش قرار گرفته، به گونه‌ای که می‌توان از آن به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار بر تغییر رویه سنتی مسیحیت در مسائل الهیاتی نام برد، پذیرش روش طبیعت‌گرایانه در مباحث علمی است. اهمیت این روش در جریانات علمی روز تاحدی است که گفته شده، علوم جدید بدون روش طبیعت‌گرایانه صلاحیت حضور در محیط‌های آکادمیک را ندارند (میرباباپور، ۱۳۹۶، ص. ۲۱۳-۲۴۲). زیرا به باور این‌دسته از محققان مهمترین ویژگی علم و شرط ضروری آن، اتکا به قوانین و فرآیندهای طبیعی است (O. Ballano, 2021: 126-137; Bradie, 2009: 41-52). هنری دروموند نیز بر این باور است که از طریق طبیعت می‌توان به دانش‌های متعددی دست یافت. "وقتی می‌خواهم درباره مواد معدنی بدانم به سراغ به مواد معدنی می‌روم. وقتی می‌خواهم درباره گلها بدانم، به سوی گلها می‌روم و آن‌ها با روش خود با من صحبت می‌کنند، هر یک به روش خاص خود ... بنابراین اگر می‌خواهم در مورد انسان بدانم، به بخش او از طبیعت رفته و با روش خودش به مطالعه انسان می‌پردازم" (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۳۹).

او معتقد است که ارتباط با محیط طبیعی، موجب تعمیق، گسترش و غنای اطلاعات فردی شده، و موجبات پیشرفت را برای فرد فراهم می‌کند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۴۱). بر همین مبنا او وراثت و محیط زیست را به عنوان مهمترین عوامل تأثیرگذار بر جهان ارگانیسم معرفی می‌کند. "این دو فاکتور همان چیزی است که ما را به این چیزی که هستیم، تبدیل کرده است" (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۵۵).

آنچه وراثت باید برای ما باید انجام دهد، خارج از خودمان تعیین می‌شود. هیچ انسانی نمی‌تواند والدین خود را انتخاب کند. اما هر فردی تا حدودی می‌تواند محیط خود را انتخاب کند. هرچند رابطه او با محیط، در وهله اول، تا حد زیادی توسط توارث تعیین می‌شود، لیکن این رابطه همیشه در معرض تغییر است. و با کنترل نمودن محیط زیست، می‌تواند آن را به گونه‌ای هدایت کند که تأثیرات ارثی قبلی را در حدود مشخصی خنثی، اصلاح و یا تشدید کند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۵۷).

البته دروموند متذکر می‌شود که همیشه سرعت تغییرات در جهان طبیعت یکسان نیست. برخی از موجودات دارای رشدی سریع‌اند و برخی دیگر به کندی رشد می‌کنند (ناس، ۱۸۹۰، ص. ۵۱).

پروسه تکامل موجودات نیز همینگونه است، یک قورباغه به یکباره به این شکل در نیامده، بلکه در طول قرن‌ها و در مجاورت با محیط توانسته است خود را با شرایط مختلف وفق داده و به این شکل درآید (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۴۴).

فکر نکنید که هیچ اتفاقی نمی‌افتد زیرا خودتان را نمی‌بینید که در حال رشد هستید، همه چیزهای بزرگ بی‌صدا رشد می‌کنند. می‌بینید قارچ در حال رشد است اما هرگز رشد کودک را نمی‌بینید. آقای داروین به ما می‌گوید که تکامل با "اصلاحات متعدد، پی در پی و جزئی" انجام می‌شود (ناس، ۱۸۹۴، ص. ۵۴).

دروموند، در تضاد با داروین، معتقد است که همه اشیا زنده دو کارکرد اساسی دارند: "تغذیه" به عنوان یکی از مهم‌ترین چالش‌های زندگی در طبیعت و "توالد و تناسل" به عنوان نکته‌ای چالشی در ارتباط با دیگران. این متفکر اسکاتلندی جایگاه ایندو چالش برای زندگی را همچون منسوخ نمودن (امور) ناشاسیت و ناقصی می‌دانست که بدون آن، پیشرفت و توسعه ممکن نیست. (ناس، ۱۹۸۹، ص ۱۶؛ رک؛ همتیان، ۱۳۹۲، ص. ۸۶). بنابراین مسیر پیشرفت و مسیر نوع‌دوستی مشابه هم‌اند و تکامل چیزی نیست مگر تکامل در عشق (دروموند، ۱۸۹۴، ص. ۴۶). از اینرو از نظر او تکامل داستان محبت و عشق است، و نه مبارزه؛ و در واقع تکامل فهمی رو به جلو از ایدئال - نزول محبت - محسوب می‌شود (دروموند، ۱۸۹۳، ص. ۴۳۵). محبت و مهربانی به دیگران موجب می‌شود تا آن‌ها رنج کمتری در زندگی داشته و به خوشبختی نزدیک شوند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۹۶؛ ناس، ۱۹۹۹، ص. ۶۰) البته این نکته نیز از عشق و محبت خداوند نسبت به بندگانش ناشی می‌شود، اگر دیگران را - حتی دشمنان - مان - دوست داریم به خاطر اینست که او ابتدا ما را دوست داشت (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۴۶).

دروموند در تبیین محبت می‌گوید: هر کسی ممکن است از خود بپرسد که خیر مطلق چیست؟ آیا تو قبل از بوجود آمدن زندگی دیگری داشتی؟ تو تنها یکبار می‌توانی زندگی کنی. عموماً این جمله را شنیده ایم که بزرگترین چیز در دنیای مذهبی ایمان است. کلیدی‌ترین کلمه در مسیحیت - در طول قرون متمادی - همین نکته بوده است. در حالی که ما در اشتباهیم. مهم‌ترین چیز عشق و محبت است. این عشق و محبت، نکته‌ای پیش پا افتاده نیست. پولس در اینباره در اول قرنتیان ۱۳: ۲-۴ می‌گوید:

و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم. و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم. محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛

بنابراین از نظر او هدف از تکامل همان محبت است. در واقع تکامل، بیان پدیداری از محبت، صحت و صداقت خداوند در طبیعت است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۴۰)، و همچون دروازه‌ای است برای اثبات اعتقادات در موضوع ارتباط میان خدا، طبیعت و انسان. به زعم او، شاهکار مسیحیت پذیرش این نکته است.

محبت و عشق موفقیت است، شادکامی است، خداوند محبت است. بنابراین محبت بزرگترین چیز در جهان است. (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۳، ۱۲-۱۳؛ ناس، ۱۸۹۰، ص. ۳۰، ۴۵-۴۶).

دروموند در آثار خود سعی کرده است تا به صورت گسترده‌ای درباب محبت به بحث بپردازد و از طریق محبت میان تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی بشر، پیوند برقرار سازد. از امور معنوی و روحانی گرفته تا امور مادی و جسمانی؛

آخرین آزمون دین، دیانت نیست، بلکه محبت است. (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۱۸)

اگر از هر یک از حیوانات خانگی مان غفلت کنیم آن‌ها به سرعت به همان حالت وحشی‌شان بر می‌گردند. دقیقاً چیزی شبیه همین برای ما انسان‌ها نیز ممکن است بوقوع بپیوندد. پس اگر محبت نباشد، چرا انسان باید در قبال قوانین طبیعت استثنای باشد؟ (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۹۹)

من معتقدم که یوغ مسیح آسان است. "یوغ" مسیح شیوه زندگی اوست. و من معتقدم که این راه آسان‌تر از هر راه دیگری است. من معتقدم که این روش شادتر از هر روش دیگری است. واضح‌ترین درسی که من از تعلیمات مسیح می‌گیرم اینست که هیچ خوشبختی در داشتن و به دست آوردن وجود ندارد، بلکه فقط در اعطا به دیگران است. (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۲۹-۳۰؛ ۵۹-۶۰)

با توجه به جایگاه باارزشی که دروموند برای طبیعت در نظر گرفته است و بر مبنای ارتباط تنگاتنگی که مابین علم و دین مسیحیت قائل است به گونه‌ای که هدف از نظریه علمی همچون تکامل را، محبت، معرفی می‌کند، همان محبتی که - ظاهراً - شاخصه اصلی آیین مسیحیت به شمار

می‌رود، در این قسمت به سراغ الهیات مسیحی رفته و تأثیرات الهیات مسیحی از نظریه تکامل - بر مبنای نظر دروموند - مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

گام چهارم؛ تاثیر تکامل بر الهیات مسیحی

هنری دروموند بر این باور است که در طبیعت علاوه بر ماده عنصر دیگری به نام روح وجود دارد. روح در سراسر جهان خلقت وجود دارد، از اینرو بالضروره در سراسر پروسه تکامل نیز موجود است. او معتقد است که انسان‌ها در طی پروسه تکاملی کیهان بوجود آمده‌اند (باربور، ۱۹۹۷، ص. ۶۸)، البته به این صورت که، در لحظه‌ای - گرچه به صورت تصادفی - روح زندگی در کالبد انسان دمیده شده است. اما این نکته به این معنا نیست که چون انسان برخلاف سایر موجودات، از موهبتی ویژه به نام روح انسانی برخوردار است پس قوانین ارواح متمایز از قوانین طبیعت است، بلکه بالعکس، قوانین مافوق طبیعی همراه و همگام با قوانین طبیعی است (دروموند، ۱۸۸۸، ص. ۷۱، ۷۵-۹۴). قانون طبیعی و قانون روحانی مجزا نیستند. حکومت قانون به تدریج در تمام اجزای طبیعت رشد نمود ... این پروسه به جلو پیش می‌رود، و طبیعت به آرامی بر ما به عنوان واحدی بزرگ ظاهر می‌شود، تا اینکه در نهایت به مرزهای دنیای معنوی نائل آید. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۱۳)

همانند یک اورگانسیم، انسان‌ها در وجودشان از سه چیز برخوردارند: ماده سازنده، ماده تشکیل یافته و اصل شکل‌گیری یا زندگی. بنابراین انسان از روح، طبیعت قدیمی که همان جسم برآمده از پروسه تکامل است، طبیعت تجدید شده و زندگی دگرگون شده ترکیب یافته است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۳۰۲). مراد از زندگی دگرگون شده همان زندگی معنوی است که به عنوان عطیه روح زنده محسوب می‌شود. انسان معنوی صرفاً مستقل از انسان طبیعی نیست. بلکه او خلقتی جدید از سوی خداوند است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۶۵)

با توجه به اعتبار نظریه تکامل نزد دروموند او معتقد است که اگر انسان برای مدت چند سال از خود غفلت کند به انسانی بدتر و یا کمتر از انسان بدل می‌شود. از اینرو معتقد است که قانون بازگشت به نوع در همه مخلوقات - بویژه انسان - جریان دارد. بدین صورت که اگر انسان از بدن خود غفلت کند حتی از حیوانات درنده و وحشی نیز بدتر می‌شود اگر از ذهن خود غفلت کند، این غفلت منتهی به خرافتی و دیوانگی او می‌شود اگر غفلت در آگاهی او باشد، منتهی به بی‌قانونی و فسق و فجور می‌گردد. و در نهایت اگر روح او دچار بی‌خبری و ناآگاهی شود، به ناچار، به فساد و تباهی، و

محو شدن منجر می‌شود. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۹۹). از اینرو تعادل در میان همه اندام‌های زنده بدن لازم است. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۱۰۰)

انسانی که بازوان خود را تمرین ندهد، ماهیچه‌های او رشد نمی‌کنند؛ و اگر انسانی روحش را تمرین ندهد، هیچ عضله‌ای در روحش پیدا نخواهد نمود، و شخصیتی قوی نخواهد داشت، توان فبیر اخلاقی را نخواهد داشت، و زیبایی رشد معنوی را درک نخواهد نمود. (ناس، ۱۹۹۹، ص. ۱۳)

بر این مبنا او معتقد است که انسان در قبال قوانین طبیعت، استثنا محسوب نمی‌شود (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۹۹). با توجه به این نکات، سؤال مهمی که مطرح می‌شود و نیاز است تا تبیینی دقیق از آن ارائه و ترسیم گردد، چگونگی تبیین آموزه‌هایی همچون خدا، گناه، مسیح، رهایی و نقش آن‌ها زندگی بر مبنای نظر دروموند است که در ادامه مطرح می‌شود.

خدا؛

انتشار آرای تکاملی، الهیدانان را با چالشی جدی در مسئله خلقت و خالق مواجه نمود. زیرا تکامل‌گرایان (الحادی) بر این باور بودند که اصل حیات بر روی زمین به صورتی کاملاً تصادفی و بر مبنای جهش‌های اولیه شکل گرفته و امری ماوراءالطبیعی - همچون خدا- در این روند مداخله نداشته است (Barnes, 2017: 1-10). در مواجهه با این دیدگاه مسیحیان سه دسته شدند؛ آنهایی که اعتقاد به دخالت مسقیم خداوند (خلقت‌گرایی) داشته و اساساً شکل‌گیری حیات به صورت تکاملی را رد می‌کردند (Gunn, 2015: 9). آنهایی که باور داشتند خداوند از طریق قوانین طبیعی - و نه از طریق مداخله مستقیم - پدیده‌ها را بوجود آورده است (Scott, 1999: 16-17) و آنهایی که بر پایه شواهدی علمی ادعا نمودند که برخی از ویژگی‌های جهان و موجودات زنده اثبات‌کننده علتی هوشمند در طراحی نظام جهان است (Boudry, 2010: 473-482). با این اوصاف خدایی که دروموند ترسیم می‌کند خدایی است که فراتر از جهان طبیعت قرار دارد و شخصی آزاد است که در بند قوانینی که بر مبنای آن‌ها به خلقت تکاملی جهان روی آورده است، نیست. همان خدایی که می‌تواند قوانین را بسازد، بازسازی کند و در پاسخ به دعا‌های مومنان در امور جهان مداخله کند (دروموند، ۱۸۹۳، ص. ۴۳۹).

دورموند با بیان این نکته که "ذهان محترمی وجود دارند که بطور مداوم زمینه‌های طبیعی را و کتاب‌های تجربی را در جستجوی شکاف‌ها- شکاف‌هایی که با خداوند تکمیل و پر خواهند شد-

اسکن می‌کند" به اعتقاد آن دسته از افرادی که معتقدند خداوند، پس از خلق ماده اولیه جهان، صرفاً برای پوشاندن رخنه‌ها و شکاف‌های موجود در جهان دخالت می‌کند، معترض است. در دیدگاه دروموند، رویکرد خدای رخنه پوش، مسئله‌ای غامض و غیرقابل قبول است. زیرا:

اولاً- بر طبق این دیدگاه با پیشرفت علم، خدا و الهیات خدامحور مجبور به عقب نشینی است زیرا علم، شکاف‌های موجود در جهان خلقت را پر می‌کند از اینرو دیگر نیازی به خدا نیست. ثانیاً- این گرایش خدا را به عنوان موجودی جدا، یا بیگانه از جهان، ترسیم می‌کند که با هر بار مداخله در جهان، پیشرفت‌هایی در خود خدا ایجاد می‌شود. در حالی که به زعم او خدا در هر لحظه حاضر است و به صورت فعالانه و صمیمانه در امر خلقت رو به جلوی جهان مشارکت می‌کند. از نظر او "ایده خدای در همه جا حاضر، همان خدای تکامل است"، "خدای نامحدودی که باشکوه‌تر از معجزه‌گر وابسته به موقعیت است، این خدا خدای الهیات قدیم است" (ناس، ۱۸۹۴، ص ۳۳۳-۳۳۴).

خدای مد نظر دروموند همان صانع جهان تکاملی است. اینکه در این جهان همه چیز در حال تغییر است امری قطعی است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۳)، همچنین زیبایی و هارمونی موجود در جهان طبیعت، حاکی از وجود طراحی هوشمند و ناظم است که از ورای جهان ماده بر آن نظارت نموده و براساس قانونی دقیق و منظم به اداره آن مشغول است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۶؛ ۱۸۹۰، ص ۱۷). این نکته ظریف و البته مهم همان چیزی است که ملحدان از درک آن قاصرند، زیرا آن‌ها نمی‌توانند خدا را ببینند چراکه آن‌ها عاری از چشمی حقیقت‌بین هستند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۱۱۵). تنها افرادی می‌توانند وجود خدا را درک کنند، که با غور و تفکر عمیق به مطالعه جهان طبیعت پرداخته و از طریق قلب باطنی به وجود او پی ببرند (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۱۱۸-۱۱۹).

وقتی انسان به چنین خدایی ایمان بیاورد، او را همچون قادری می‌یابد که قدرت بی حد و حصرش بر تمام جهان سایه افکنده (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۶۲)، خدایی که به تمام جهان، نعمت حرکت، پویایی و هستی عنایت نموده است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۶۳). شناخت این خدا نیز در طبیعت صورت می‌گیرد. به تعبیر دروموند؛

فرد مسیحی که خدا را در طبیعت نمی‌شناسد، و به معنای کامل با محیط مطابقت ندارد، مطمئناً تا حدی مرده است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۶۳).

به باور دروموند کسی که نتواند وجود خدا را در طبیعت درک کند، علاوه بر آنکه دچار مرگ اخلاقی شده است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۶۷)، بواسطه دور شدن ذهنش از خداوند، مرگ معنوی نیز به سراغ او آمده است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۶۹).

به نظر می‌رسد که دروموند، در قالب عبارات فوق، درصدد تبیین این نکته است که ارتباط داشتن با خداوند امری ضروری است و از آن با عبارت "ضرورت علمی" یاد می‌کند. زیرا خداوند تنها پناه انسان است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۶۷). از اینرو اگر ذهن انسان از خدا دور شود، و سودای ارتباط با امور دیگر را در سر بپروراند، به مرور وسوسه‌های نفسانی به سراغ او آمده، دچار خود محوری و نفس پرستی شده - نکته‌ای که دروموند از آن با عنوان "نوعی بت پرستی" یاد می‌کند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۷۰). روح او به خاطر وجود هواهای نفسانی دچار مرگ می‌شود (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۷۱) و در نهایت تفکرات گناه آلود در ذهن او شکل می‌گیرد.

هر محیطی دلیلی محسوب می‌شود. تأثیر آن بر من کاملاً متناسب با نوع ارتباطات من با آن است. اگر با بخشی از آن در ارتباط باشم، بخشی از خودم را تحت تأثیر قرار می‌دهم. اگر بیشتر با آن ارتباط برقرار کنم، بیشتر خودم تحت تأثیر قرار می‌گیرم... اگر با جهان مطابقت داشته باشم، من دنیوی می‌شوم. اگر (از طریق جهان) با خدا ارتباط داشته باشم، الهی می‌شوم (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۷۱، ۲۲۹).

گناه؛

یکی از مهم‌ترین آموزه‌های الهیاتی مسیحیت آموزه گناه ذاتی است. مسیحیان باور دارند که پس از هیبوط آدم و حوا از باغ عدن بواسطه خوردن میوه ممنوعه، آثار گناه آدم و حوا - به عنوان اولین نمایندگان نسل کنونی بشر - به نسل‌های بعدی منتقل شد و قربانی شدن عیسی مسیح تنها راه نجات از آثار زیان‌بار این گناه محسوب می‌شود. از این‌رو این آموزه ارتباط تنگاتنگی با دیگر آموزه‌های مهم مسیحیت، همچون آموزه تثلیث، فدا و نجات دارد. چراکه اساساً مبنای عهدجدیدی که خداوند با بشر منعقد نمود و به واسطه آن یگانه پسر خود را برای نجات بشریت، فدا نمود، همین آموزه است. پس از طرح آرای تکاملی از سوی تکامل‌گرایان و تبیین این نکته که نسل کنونی بشر از طریق فرآیندهای گوناگون، در طی سالیان متمادی و از نسل دیگر موجودات شکل گرفته است، درک آموزه گناه ذاتی و تبیین آن به یکی از چالش‌های مهم الهیدانان بدل شد (Campos,)

614-640: 2021). اندیشه گناه در آثار دروموند، تماماً مرتبط است با دوری و بیگانگی از خدا. از اینرو به نظر می‌رسد با توجه به تکاملی بودن خلقت بشر، اندیشه گناه ذاتی از نظر او مردود است. به اعتقاد او اگر فرد مسیحی "بدون خدا زندگی کند"، باید "به گناه بمیرد" و "اگر او گناه را نکشد، گناه ناگزیر او را خواهد کشت" (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۲). قدرت گناه می‌تواند تمام زندگی او را تخریب کند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۰۸). با شناختن این موضوع، او باید از اموری که موجب عقب ماندگی او از ارتباط با خدا می‌شود، دوری گزیند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۲).

علت اصلی این نکته نیز ارتباط مداوم بشر با شرور دنیای ماده است، نکته‌ای که در طبیعت بشری انسان‌ها وجود دارد و با "کور نمودن" قدرت فهم و شناخت بر زندگی افراد تأثیر می‌گذارد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۶). تنها در سایه پرورش و قدرتمند نمودن روح است که درهای رحمت خدا به روی انسان گشوده می‌شود و انسان با دیدن قدرت خداوند در جهان خلقت از گناه دوری می‌گزیند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۱۸).

اگر روح را به عنوان یک ارگانیسم زنده در بدن تصور کنیم (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۴۵)، گناه همچون یک بیماری است که با از بین بردن وحدت و همبستگی عملکردهای ارگانیسم معنوی، موجبات ویرانی و مرگ معنوی را فراهم می‌کند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۷). خشم، غضب، بدخواهی و امثالهم که همه از نفس محوری و افراط و تفریط‌های بشر صادر می‌شوند، میکروب‌های گناه محسوب می‌شوند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۹۲، ۳۴۶).

مسیح؛

پذیرش تکامل و مردود بودن اندیشه گناه ذاتی در نگاه دروموند، این سؤال مهم را به ذهن متبادر می‌سازد که با این حال، چگونه می‌توان حضور مسیح را به عنوان منجی بشریت و کسی که فدای گناهان بشر شد، تفسیر نمود. زیرا اعتقاد به الوهیت مسیح و نیز فدا شدن او یکی از اعتقادات راسخ مسیحیان است. دروموند برای پاسخ به این مسئله از طبیعت آغاز می‌کند. زندگی و حیات وابسته است به ارتباط با حیات و نمی‌تواند با چیزی که حیات ندارد توسعه یافته، به رشد خود ادامه دهد. مصادیق این نکته در دنیای ماده و در جهان طبیعت به وفور یافت می‌شود. برای مثال؛ هیچ‌گاه بر ساقه یک گیاه خشک شده، جوانه‌ای رشد نمی‌کند. در دنیای معنوی نیز این امر دارای مصداق است. اگر قائل شویم خدا و مسیح در آسمان‌ها هستند و با عالیمان بی‌ارتباطند، در زندگی معنوی و دینی

رشدی صورت نمی‌گیرد. نکته‌ای که هم با تعالیم مسیح و هم با آنالوژی (همگرایی) طبیعت در تناقض است. (ناس، ۱۸۹۳، ص ۸۷).

با توجه به این نکته، مهم‌ترین راز و حقیقت در دین، و همچنین منبع زندگی در دنیای معنوی عیسی مسیح است. او از آن جایی که پسر انسان است حیات مادی دارد، و از آن جایی که پسر حقیقی خداست، همانند پدر، منبع حیات معنوی است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۳۵). به تعبیر دروموند: "هر چه از گوشت و پوست خلق شده، گوشت و پوست است، و هر چه که از روح خلق شده، روح است" (ناس، ۱۸۹۳، ص ۷۴، ۸۸).^۲

این حیات معنوی که توسط خدا علامت گذاری شده است عملاً از لحظه صلیب مسیح شروع می‌شود. در واقع همانگونه که مسیحیان باور دارند، مداخله مستقیم خداوند در راستای سامان‌دهی زندگی معنوی، از لحظه‌ای شروع می‌شود که خدا تنها پسرش را به میان آدمیان فرستاد، در میان آنان زیست و در نهایت به صلیب رفت. اما این رویداد، پایان مداخله خدا قلمداد نمی‌شود، زیرا عهد جدید خدا با بشر از صلیب آغاز می‌شود (رک؛ ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۱۷).

در کنار حیات معنوی، به باور دروموند، حیات مادی ما نیز با عنایت مسیح بوده است. "نیلوفرهای این نشئه دنیایی را در نظر بگیرید که چگونه رشد می‌کنند. مسیح نیلوفرها را بوجود آورده است و البته او مرا نیز بوجود آورده است. هر دو همانند هم. او با اشاره به ایندو پدیده همراه، به ما می‌آموزد که چگونه یک زندگی آزاد و طبیعی داشته باشیم. همانگونه که گل نیلوفر رشد کرده، غنچه‌اش شکفته می‌شود، او مسیر زندگی را برای ما آشکار می‌کند". (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۲۳).

حضور روحانی مسیح در جای جای زندگی بشر، و تعامل با او، موجب شیرینی زندگی می‌شود. مسیح با ایجاد دگرگونی در مسیر زندگی بشر، همچون تغییری که بواسطه یک آزمایش شیمیایی ایجاد می‌شود در بازسازی ظاهری و باطنی انسان تأثیر گزار است (ناس، ۱۹۹۹، ص ۱۱). باور به امکان ارتباط با مسیح، به عنوان تجسم خدا در زمین، و امکان شناخت او در سطح عقول بشر در درک این تغییر تأثیر گزار است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۸، ۲۴۰؛ ناس، ۱۸۹۴، ص ۴۰). به زعم دروموند، "کار

^۲. البته دروموند از این نکته برای اثبات ملکوت نیز استفاده می‌کند، که در جای خود بدان اشاره

آغاز شده توسط طبیعت، توسط ماوراء طبیعه به پایان رسیده است". زیرا همانگونه که اشاره شد، هدف از تکامل محبت است و عالی‌ترین مصداق آن در عیسی مسیح بروز و ظهور نموده است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۳۱۴). از اینرو او اساساً مسیحیت را چیزی غیر از آیین مبتنی بر مسیح نمی‌داند. ... اما بگذارید وقتی از مسیحیت صحبت می‌کنیم، کاملاً مطمئن باشیم که منظور ما مسیحیت مسیح است (ناس، ۱۸۹۰، ص. ۴۷).

او در تعبیری "کسی که پسر خدا را دارد، زندگی دارد، و آن کس که پسر ندارد، زندگی ندارد" با بیان این نکته مهم، باور دارد که سر نخ اصلی زندگی طبیعی و مادی بشر ریشه در امور معنوی "اورگانسیم معنوی" دارد. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۲۷). از اینرو او معتقد است که:

این باید در خط مقدم همه آموزه‌های مسیحی قرار گیرد که مأموریت مسیح بر روی زمین، زندگی به انسان‌ها بود. او گفت: "من آمده‌ام، تا زندگی داشته باشید، و آن را به وفورتر داشته باشید". و این نکته هم مفهوم زندگی مادی تحت اللفظی، و هم زندگی معنوی تحت اللفظی و هم زندگی ابدی را شامل است، در تمام این موارد هدایتگری او امری واضح و روشن است (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۳۵).

مطابق آموزه بیو پیدایش، زندگی فقط از زندگی ناشی می‌شود. این ادعای اصلی مسیح بود که عملکرد وی در جهان، اعطای زندگی به انسان‌ها بوده است. "من آمده‌ام تا شما زندگی داشته باشید، و حتی فراتر از آن را به وفور داشته باشید." این نکته صرفاً مربوط به زندگی طبیعی نیست، زیرا انسان‌ها قبلاً چنین چیزی را داشتند. کسی که پسر را دارد زندگی دیگری دارد. "خودتان نمی‌دانید که چگونه عیسی مسیح در شماست." (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۳۰۳)

همانگونه که از یک درخت بدون وجود شرایط لازم برای رشد و باردهی همچون وجود هوا، گرما، آفتاب و خاک نمی‌توان انتظار محصول داشت، در زندگی معنوی نیز بدون اعتقاد به مسیح، نمی‌توان رضایتمندی، آرامش، شکوفائی و دستیابی به کمال را انتظار داشت. (ناس، ۱۸۹۳، ص. ۲۷۱، ۲۸۰، ۳۱۴؛ ناس، ۱۸۹۴، ص. ۲۴؛ ناس، ۱۸۹۰، ص. ۵۴). اعتقاد به مسیح نیز مستلزم درک حضور معنوی (ناس، ۱۸۹۴، ص. ۳۸، ۵۲) و تمسک به "یوغ مسیح" در زندگی است. یوغ مسیح شیوه زندگی اوست. "و من معتقدم که این راه آسان‌تر از هر راه دیگر است" (ناس، ۱۸۹۰، ص. ۳۲، ۴۵؛ ناس، ۱۹۹۹، ص. ۲۹). از اینرو همانگونه که در جهان ماده، تقلید میکانیکی بازتابی ارگانیک است، باید از

مسیح تقلید و پیروی نمود (ناس، ۱۸۹۴، ص ۳۹، ۵۷، ۶۰) و همچون او در اندیشه خوشحال نمودن و خوشبخت کردن دیگران همت گمارد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۰)؛ صداقت و فروتنی در زندگی به همراه تحمل سختی‌ها منتهی به آرامش می‌شود (ناس، ۱۸۹۰، ص ۳۲، ۴۴).

زندگی مبتنی بر ایمان؛

پذیرش تکامل آنهم براساس اصولی همچون؛ تغییرات تصادفی، تنازع بقا و بقای انطباقی، اساس زندگی را تلاش همه جانبه جهت حفظ موجودیت فرد قرار خواهد داد. در واقع توجه صرف به بعد جسمانی و تلاش برای بقای بیشتر تمام هم و غم تکامل‌گرا خواهد بود. در این شرایط کسی که از طرفی باور به تکامل دارد و از طرف دیگر اعتقاد به آیین مسیحیت دارد، باید میان ایندو به گونه‌ای تعادل برقرار سازد تا با ارزشهای اخلاقی و ایمانی که در آیین مسیحیت وجود دارد، تناقض ایجاد نشود. از این رو باید به گونه‌ای دیگر به زیستن نگاه اندازد. دروموند نیز از این جرگه خارج نشده و با تنظیم نظام الهیاتی تکامل‌باور خود نحوه نگاه به زندگی را به گونه‌ای معنوی ترسیم نموده است. به باور او با توجه به اینکه هدف از تکامل محبت است و محبت نیز بیانی از صداقت و مکاشفه خدا در طبیعت است، از اینرو انسان باید با توجه به این اصل مهم، و بر محور ایمان به خدا، محیط زندگی خود را به محیطی معنوی بدل سازد. زیرا بدون خدا، هیچ زندگی، اندیشه و انرژی وجود ندارد و بشر بدون ارتباط با خدا قدرت تأمین مصالح مادی خود را نیز ندارد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۶۵؛ Xi)

از اینرو لازم است تا روح انسان همیشه مشتاق خدا بوده، و در سختی‌ها با یاد خدا صبوری پیشه سازد. همانگونه که بدن بدون غذا هلاک می‌شود، روح نیز بدون خدا می‌میرد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۶۶، ۲۶۸).

در زندگی مؤمنانه، دین همانند دوستی صمیمی تشبیه می‌شود. زیرا در قالب دین است که وابستگی به خدا به عنوان والاترین موجود عالم، شکل می‌گیرد (ناس، ۱۸۹۴، ص ۴۹). از نظر دروموند ترتیبات زندگی معنوی همانند زندگی طبیعی است. هنگامی که فرد به خاطر موانعی همچون ضعف-هایی که خدا در وجود او قرار داده، خالق خود را به چالش می‌کشد، این اعتراض همانند اعتراض به نظم موجود در طبیعت است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۶۹). زیرا عامل اصلی دلسردی بشر، عجز بودن و ناتوانی مقطعی اوست (ناس، ۱۸۹۴، ص ۵۶). از اینرو مراجعه به طبیعت و مشاهده تکامل چند هزارساله یک موجود، این نکته به ذهن انسان متبادر می‌شود که همانگونه که زندگی طبیعی مترتب

بر ساز و کاری دقیق و حساب شده است، رضایتمندی در زندگی معنوی نیز مبتنی بر رهیافت‌های جدیدی بر محور خداست (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۷۲، ۳۷۴؛ ناس، ۱۹۹۹، ص ۴۱). آنچه مسلم است توجه به این نکته است که عشق به خدا باید در زندگی بشر سریان داشته باشد (ناس، ۱۹۹۹، ص ۵۴، ۵۷-۵۸؛ ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۰۰). در صورتی که زندگی بر مبنای این شرط و بر پایه ایمان تنظیم گردد، روح انسان رشد خواهد نمود (ناس، ۱۸۹۰، ص ۵۶) و طبق قانون انطباق با نوع، کمال نهایی او تضمین خواهد شد. با توجه به اینکه روح انسانی از سوی خدا در کالبد بشر دمیده شده است، طبیعت باطنی باید مطابق با نوع آن - خدایی بودن - شکل بگیرد، تا در نهایت به یگانگی با خدا دست یابد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۴۰۳).

در کنار این نکات، توجه به مبدأ و مقصد زندگی (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۳۷)، ارتباط با خدا از طریق امور معنوی (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۳۹)، تعمیق، گسترش و غنی سازی پیشرفت‌های مادی به منظور درک تأثیر محیط مادی بر ماهیت امور معنوی (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۴۱-۲۴۲) توجه به یکسانی قوانین طبیعی و معنوی - وجود رمز و راز در زندگی معنوی همچون رازهای موجود در زیست شناسی است - (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۹۴، ۳۰۲) کنترل امور شهوانی و نفسانی همچون جاه طلبی و خودمحوری (ناس، ۱۸۹۰، ص ۲۸-۲۹)، تزیین نفس با "هنرهای زیبا" همچون سجایای اخلاقی (ناس، ۱۸۹۰، ص ۳۱، ۳۵) نیز می‌تواند در تقویت زندگی مبتنی بر ایمان تأثیر گزار باشد.

ملکوت الهی؛

در آیین مسیحیت ملکوت الهی همان پادشاهی جاودانی خداوند است، که با همراهی افراد جدید و نظم‌ی نوین در آخرالزمان شکل می‌گیرد. زندگی در این پادشاهی در انحصار مومنانی خواهد بود که در نشئه دنیایی و در پاسخ به عشق خدا، یوغ مسیح را به گردن انداخته و همچون او زیست نموده‌اند (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۷۷؛ ناس، ۱۹۹۹، ص ۸). البته شرط ورود به ملکوت الهی اینست که فرد ایماندار، همانند مسیح، تسلیم مرگ شود (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۹۴). برای شناخت حقیقی خدا در ملکوت، مرگ تنها راه است. (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۲۰)

مرگ در صورتی رخ می‌دهد که انسان‌ها به عنوان بخشی از جهان ماده، مکاتباتشان را با عالم ماده قطع کنند. اگرچه این امر ضرری مهلک برای طبیعت مادی بشر محسوب می‌شود، لیکن اهمیت فوق العاده‌ای برای ماهیت معنوی او دارد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۳۰). همانند تکامل مادی جسم، شرط

تکامل حقیقی روح انسان، مرگ است. "از اینرو شرط لازم برای تکامل بیشتر اینست که روحانی از طبیعی رها گردد" (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۴۹). موجودی که در سیر تکاملی‌اش از نیستی و عدم به موجودی حی و قادر به زندگی نمودن تبدیل شده است، طبیعی است که برای زندگی ابدی - بازسازی - باید از پل مرگ عبور کند و به اصطلاح دژنراسیون شود (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۱). باید از تمام تعلقات فناپذیر جدا شد و این امر صرفاً با یک فاجعه - مرگ - صورت خواهد گرفت (ناس، ۱۸۹۳، ص ۱۸۰).

دروموند معتقد است که حضور در ملکوت به معنای تولد دوباره است و بر این اساس، بر مبنای اطلاعات جنین شناسی، باور دارد که تولد دوم نسبت به تولد اول کمتر گیج کننده است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۷۶). لیکن قوانینی که در آن زمان وجود دارد، با قوانین زیست شناختی عالم ماده متفاوت است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۹۶). به تعبیر دروموند "علم در اینمورد ساکت است. گویی خداوند همه چیز درباره آسمان زمین را در اختیار طبیعت قرار داده است، اما نکات مرتبط با ملکوت را نزد خود محفوظ داشته است" (ناس، ۱۸۹۳، ص ۶۹).

گرچه ممکن است برخی ضرورت تولد دوباره را درک نکنند، لیکن به زعم دروموند، فرد اخلاق مداری که در پروسه تکامل اخلاقی‌اش اهل مذاقه بوده است، آنگونه که حق اوست باید وارد ملکوت الهی گردد (ناس، ۱۸۹۳، ص ۸۰).

اما ملکوت الهی،

اولاً؛ در محیطی جدید روی می‌دهد زیرا یک زندگی ابدی نیازمند به یک محیط ابدی است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۴۵، ۳۹۵).

تاکنون دو محیط توسط علم شناخته شده است: معدنی و آلی. زندگی معنوی در ملکوت، متعلق به هیچ کدام یک از ایندو نوع محیط نیست، ... ملکوت الهی در جایی رخ می‌دهد که پادشاهی خدا در آن مستقر می‌شود، جایی که هنوز برای علم ناشناخته است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۳۹۷). ثانیاً؛ در این محیط جدید است که فرد در پروسه صعودی تکامل معنوی‌اش به شناخت خدا و در نهایت مطابقت با خدا نائل می‌آید.

مطابق علم، ارتباط بی وقفه با یک محیط منجر به شناخت می‌شود. در مورد ملکوت نیز اینگونه است. مسیح گفت: "این زندگی ابدی است، تا آن‌ها شما را، خدای یگانه واقعی، و عیسی مسیح را که

شما فرستاده اید، بشناسند." زندگی ابدی شناخت خدا است. دانستن خدا مطابقت با "خدا" است. مطابقت با خدا به معنای مطابقت با یک محیط کامل است. و ارگانسیم که به این امر می‌رسد، در ذات اشیاء، باید برای همیشه زندگی کند. در اینجا "وجود جاودان و دانش ابدی" خواهد بود (ناس، ۱۸۹۳، ص ۲۱۵-۲۱۶).

ثالثاً؛ به زعم دروموند، مسیحیت بهترین نوع آینده را برای بشر ترسیم می‌کند. این نکته مبتنی بر اینست که قوانینی مستمر و دقیق برای آن ترسیم گردد تا در نهایت یک مومن مسیحی به کمال نهایی خود نائل آید. قوانینی که بشر از تدوین آن عاجز است (ناس، ۱۸۹۳، ص ۴۰۴).

رابعاً؛ شرط حضور در ملکوت الهی و بهره‌مندی از نجات اینست که زندگی دنیایی بر محور عشق و محبت بنا شود. چراکه زندگی بدون عشق، سرنوشت خوبی به همراه ندارد و آزمایش نهایی دین در آن روز بزرگ، دینداری نیست، بلکه عشق است (ناس، ۱۹۹۹، ص ۶۲). به تعبیر دروموند؛ "نجات به معنای عشق است؛ کسی که در عشق زندگی می‌کند، در خدا ساکن است. زیرا خدا عشق است" (ناس، ۱۹۹۹، ص ۵۹). اگر زندگی مبتنی بر عشق گردد، عدالت، صلح و شادی - به عنوان مؤلفه‌های پادشاهی خدا- در درون فرد شکل می‌گیرد و آمادگی برای حضور در ملکوت را کسب خواهد نمود (۱۸۹۰ ناس، ص ۳۰؛ ناس، ۲۰۱۱، ص ۱۱).

نتیجه‌گیری

طلوع نظریات جدید علمی در جهان غرب با فراز و نشیب‌های متعددی همراه بوده است. از جمله این نظریات نظریه تکامل چارلز داروین است که از سوی بسیاری از دانشمندان و الهیدانان مسیحی مورد بحث و بررسی دقیق علمی قرار گرفته است. پیروان لیبرالیسم مسیحی در قرون هجدهم و نوزدهم در ضمن پذیرش این نظریه بر ارتباط میان علم و دین صحنه‌گزار شدند. هنری دروموند یکی از پیشگامان لیبرالیسم، برخلاف نظر داروین و همفکرانش، معتقد بود که نظریه تکامل نه تنها با دین مسیحیت در تناقض نیست، بلکه اساساً مسیحیت مؤید تکامل است. به اعتقاد او تکامل روش خداوند در خلقت جهان بوده است. با این توضیح که انسان‌ها از لحاظ جسمی و فیزیکی از نسل میمون هستند، لیکن خداوند در لحظه‌ای از خلقت بشر، روح خود را در او دمید و بشر دارای دو بعد روحانی و جسمانی گردید.

اتخاذ این رویکرد از سوی دروموند با اعتراضاتی از سوی دیگر مسیحیان مواجه شد. چراکه پذیرش این دیدگاه مساوی خواهد بود با رد نمودن و یا توجیه و تفسیر نمودن دیدگاه کتاب مقدس در رابطه با چگونگی خلقت اولین انسان‌های روی زمین یعنی حضرت آدم و حوا. همانگونه که امروزه برخی از متفکران مسیحی این فرازهای کتاب مقدس را نمادین به شمار می‌آورند. جالب آن‌که در آثار خود دروموند نیز، علاوه بر آنکه ارجاعات به کتاب مقدس بسیار اندک است، عموم این ارجاعات نیز حول محور مباحث اخلاقی عهد جدید است.

نکته مهمی که در آثار دروموند به وفور قابل مشاهده است، توجه به این نکته است که نهایت برداشت دروموند از دین، صرفاً آیین مسیحیت است و هیچ گونه اشاره‌ای به سایر ادیان ندارد. کانه فضای حاکم بر جامعه آن زمان در تفکرات این الهیدان تأثیر بسزایی داشته است. البته ظاهراً این نکته نیز طبیعی است زیرا علوم سکولار غربی در جوامعی که موطن مسیحیت بوده شکل گرفته‌اند، و تعبیری که دروموند در نوشته‌هایش استفاده می‌کند، مؤید خوبی بر این نکته است. همانگونه که اشاره شد او برای آنکه ارتباط وثیق میان علم و دین را تبیین کند، به وجود رازهای غیر قابل شناخت در هر دو حوزه اشاره می‌کند. رازهایی همچون تجسد که صرفاً در دنیای مسیحیت وجود دارد و کماکان بدون پاسخ مانده است.

او در گام دوم با برشمردن نکاتی مبنی بر ارزشمندی بسیار زیاد طبیعت و امور طبیعی، برای آنکه تکامل موجود در طبیعت را تأیید کند، با پل زدن میان امور طبیعی و کارکردهای اساسی‌شان - تغذیه و تولید و تناسل - درصدد برآمده که هدف از تکامل را، محبت و عشق معرفی کند. و از طریق آن به دنبال ارتباط برقرار نمودن میان خدا، انسان و طبیعت بوده است. به نظر می‌رسد که تبیین دروموند در این قسمت تبیین تامی نباشد. زیرا او - همانند داروین از منظری دیگر- نزول روح در کالبد انسانی را به صورت تصادفی دانسته است. زیرا نتوانسته است تبیین دقیقی از روح دمیده شده در کلبه انسان ارائه کند. نهایت نکته‌ای که او اشاره می‌کند اینست که غفلت از خود منجر به تنزل اخلاقیات در انسان می‌شود.

نکته مهم دیگری که در اینجا و تقریباً تمام نوشته‌های دروموند بسیار مشاهده می‌شود، استفاده از مثال‌های متعدد برای پل زدن میان اصول حاکم بر طبیعت و موجودات عالم ماده و امور معنوی

است. نکته‌ای که عمده تبیین‌های دروموند را دچار ضعف می‌سازد. کانه هیچ تبیین عقل پسند و دقیق دیگری غیر از استناد به طبیعت وجود ندارد.

دروموند در تبیین خدا، با حمله به رویکرد الهیات پویشی، سعی می‌کند تا تصویری از خدا ارائه دهد که علاوه بر آن که فراتر از جهان ماده است، در جای جای جهان نیز حضور دارد و در مواقع خاصی نیز در امور عالم مداخله می‌کند. همچون لحظه‌ای که روح در کالبد انسان دمیده شده و همچنین در موضوع خلقت مسیح علیه السلام. نکته قابل تأمل دیگری که در این بحث وجود دارد، استناد مکرر او به طبیعت و برهان نظم، برای اثبات وجود خداوند است. سؤالی که در اینجا به ذهن خطور می‌کند اینست که اگر خداوند قدرت مداخله در جهان خلقت را داراست، چرا برای اثبات شکل‌گیری اولیه نسل انسان بر روی کره زمین، همانگونه که کتاب مقدس می‌گوید، بالمره ورود نکند و باید حتماً از طریق تکامل تدریجی موجودات به یکباره تصمیم بگیرد روح خود را در کالبد موجودی به نام انسان بدمد؟

ظاهراً دروموند برای آنکه اندیشه‌هایش تباین کلی با نظرات دیگر مسیحیان نداشته باشد، به بحث گناه در آثار خود اشاره نموده است. اندیشه‌ای که صرفاً مبتنی است بر دوری از خداوند و ارتباط با شرور عالم ماده. اندیشه‌ای که با نظرات قاطبه مسیحیان و اعتقادنامه‌های مسیحی در موضوع گناه ذاتی تناقض دارد. در واقع دروموند با نپذیرفتن اندیشه گناه ذاتی، صرفاً به یکسری گناهان اخلاقی اشاره نموده است.

گرچه در آثار دروموند به شخص مسیح اشاره شده است لیکن عملاً هیچ اشاره‌ای به روح‌القدس و عملکرد او در عالم ماده نمی‌شود. کانه او توانایی اثبات امور ماورائی غیر از خداوند را ندارد. در بحث مسیح نیز با بکار بردن تعبیر، یوغ مسیح، و اشاره به تقلید و تأسی از مسیح، هیچ اشاره‌ای به انسان-هایی که ماقبل عصر حضور مسیح می‌زیسته‌اند ندارد و هیچ گونه تبیینی برای رستگاری آنان ارائه نمی‌کند. بعلاوه با توجه به اینکه مسیح را تماماً انسان و تماماً خدا معرفی می‌کند، آیا این نکته به این معناست که کالبد خدا از طریق اجدادش به یک حیوان و همینطور بالاتر به یک تک سلولی برمی‌گردد؟! آیا این نکته به معنای کوچک شمردن شأن خدا محسوب نمی‌شود؟

از تعابیری که دروموند درباره ملکوت الهی ترسیم نموده است، این نکته به نظر می‌رسد که ملکوت صرفاً مربوط به جنبه روحانی بشر است و تولد دوباره بیشتر تولدی روحانی است تا تولدی روحانی -

جسمانی. تصویری هم که دروموند از ملکوت ارائه می‌کند تصویری مبهم است، زیرا از لحاظ علمی غیر قابل شناخت است.

در نتیجه، گرچه دروموند نظریه تکامل را پذیرفته است لیکن تلاش نموده تا در کنار همراهی گام به گام با نظریه تکامل، تبیینی دین مدارانه از آن ارائه دهد. تبیینی که از جهاتی چند با مسیحیت رایج در تناقض است.

فهرست منابع

کتاب مقدس (۲۰۰۷). (ترجمه قدیم)، انتشارات ایلام
باربور، ایان. (۱۳۹۲). دین و علم، مترجم: پیروز فتورچی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

باربور، ایان. (۱۳۶۲). علم و دین، مترجم: بهاء الدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بهزاد، محمود. (۱۳۵۳). داروینیسیم و تکامل، تهران: کتابهای جیبی، فرانکلین.

حسنی، سید علی. (۱۳۹۷). بررسی مکاتب جدید الهیات مسیحی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

داروین، چارلز رابرت. (۱۳۸۰). منشأ انواع، مترجم: محمود بهزاد، تهران: زرین، .

میرباباپور، سیدمصطفی. (۱۳۹۶). دانشور نیلو، یوسف، "مفهوم شناسی طبیعت‌گرایی روش‌شناختی به مثابه یک ابرپارادایم برای علم مدرن"، *دوفصلنامه علمی پژوهشی تأملات فلسفی*، ۱۹: ص ۲۴۲-۲۱۳.

ناس، جان بایر. (۱۳۸۱). *تاریخ جامع ادیان*، مترجم: علی اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

همتیان، مریم. (۱۳۹۲). *تکامل داروین و مواجهه مسیحیت با آن (تا سده بیستم)*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سمنان.

هوردن، ویلیام. (۱۳۶۸). *راهنمای الهیات پروتستان*، مترجم: طاهره‌وس میکائیلیان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

References

Abbott, Lyman. (2009). *The Theology of an Evolutionist*. Cambridge University Press

- Barnes, M. Elizabeth, and Sara E. Brownell. (2017). "A call to use cultural competence when teaching evolution to religious college students: introducing religious cultural competence in evolution education (ReCCEE)." *CBE—Life Sciences Education* 16, no. 4: 1-10
- Bebbington, David W. (1998). "Henry Drummond, evangelicalism and science." *Records- Scottish Church History Society* 28: 129-148.
- Boudry, Maarten, Stefaan Blancke, and Johan Braeckman. (2010). "Irreducible incoherence and intelligent design: A look into the conceptual toolbox of a pseudoscience." *The Quarterly review of biology* 85, no. 4: 473-482
- Campos, Marcio Antonio. (2021). "Awareness of papal statements and evolution acceptance among Brazilian catholic seminarians." *Zygon®* 56.3: 614-640
- Drummond, Henry.(1893). *Natural law in the spiritual world*. Hodder and Stoughton,.
- Drummond, Henry.(1894). *Pax vobiscum*. Hodder and Stoughton, 1890.
- Drummond, Henry. *The changed life*. Vol. 19. Philadelphia: H. Altemus Company.
- Drummond, Henry.(1999). *The greatest thing in the world*. Bridge Logos Foundation.
- Drummond, Henry.(1898). *The Lowell lectures on the ascent of man*. J. Pott & Company.
- Drummond, Henry.(1891). *The programme of Christianity*. J. J .Little & Co. Astor Place, New York.
- Drummond, Prof Henry. (2011). " First!" A Talk with the Boys' Brigade."
- Gunn, Angus M.(2015). *Evolution and Creationism in the Public Schools: A Handbook for Educators, Parents and Community Leaders*. McFarland.
- Harrison, Peter, Ed.(2010). *The Cambridge companion to science and religion*. Cambridge University Press.
- Henry, John.(2008). *The scientific revolution and the origins of modern science*. Macmillan International Higher Education
- Lightman, Bernard. (2010). "Darwin and the popularization of evolution." *Notes and Records of the Royal Society* 64, no. 1: 5-24.
- Michael Bradie. (2009). "What's Wrong with Methodological Naturalism?." *Human Affairs* 2: 126-137
- Moore, James R.(1985). "Evangelicals and evolution: Henry Drummond, Herbert Spencer, and the naturalization of the spiritual world." *Scottish Journal of Theology* 38, no. 3: 383-418.
- Murray, Leslie A.(2007). *Liberal Protestantism and science*. Greenwood Publishing Group.
- Nowak, Martin A., ed.(2013). *Evolution, games, and god*. Harvard University Press.

- Roelli, Philipp.(2021). *Latin as the Language of Science and Learning*. De Gruyter.
- Runehov, Anne LC, Lluís Oviedo, and Nina P. Azari, eds.(2013). *Encyclopedia of sciences and religions*. Springer Netherlands.
- Santalia, Indo. (2015). "The Relationship between Religion and Science." *JICSA (Journal of Islamic Civilization in Southeast Asia)* 4, no. 2; 76-93
- Scott, Anne. (2004). "‘Visible incarnations of the unseen’: Henry Drummond and the practice of typological exegesis." *The British Journal for the History of Science* 37, no. 4: 435-454.
- Scott, Eugenie C. (1999). "The creation/evolution continuum." *Reports of the National Center for Science Education* 19, no. 4: 16-17.
- Vivencio O. Ballano. (2021). "Science, Theology, Methodological Naturalism, and the Catholic Church's Inculturation." *International Journal of Religion & Spirituality in Society* 11, no. 2: 41-52